

# نقش دیوان اشراف در تاریخ بیهقی

## حجت کجانی حصارى

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

### مشرف

گویا شاه مشرفی را برای منطقه‌ی تعیین می‌کرده است که همه‌ی مردم آن را می‌شناخته‌اند و می‌دانستند که او مشرف سلطان است و به او احترام می‌گذاشته‌اند. اما این شخص خود زیردستانی به همان نام مشرف داشته است که به‌طور مخفیانه و ناشناس وظایف خود را انجام می‌داده‌اند و کار دیوانی و اداری انجام نمی‌داده‌اند. آن‌ها گزارشگران واقعه‌ها بوده‌اند و می‌توان آن‌ها را - به احتمال ضعیف - جزء دیوان برید و نامه‌رسانی نیز به‌شمار آورد و اگر این‌گونه هم نباشد، نمی‌توان از روابط بسیار نزدیک و کارهای مشترک این دو دیوان چشم‌پوشی کرد.

### درباره‌ی سرشناسی بودن او در ماجرای علی قهندزی

هنگامی که پس از نه سال بوری تگین استبداد را به‌نهایت رسانده بود، «همه‌ی چشم... با یک‌دیگر می‌گفتند: بیرون پرده از هر جنسی چیزی، و بوسعید مشرف را می‌فراز کردند تا می‌نیش و سود نمی‌داشت». (۸۹۵ خطیب)

نزدیک سپهسالار رفتیم... چون مرا دید، گفت: فرمان چیست؟ گفتیم: پیغامی داده است سلطان، و به خط بوالحسن عبدالجلیل است و من مشرفم تا جواب شنوم. گفت: بیارید». (ص ۹۸۰)

امیر گفت: «با سوری سوی سبازی و علی دایه رو که پیغامی ست سوی ایشان، تو آن را گوش دار و جواب آن را بشنو که تو را مشرف کردیم تا با ما بگویی و بوالحسن را گفت: تو با بوالعلا نزدیک بگتندی روید و پیغام ما با بگتندی بگویند و بوالعلاء مشرف باشد». (ص ۹۷۹)

### راه‌های خبررسانی

مشرفان گاهی به‌دلیل کنترل راه‌ها، مجبور می‌شدند به‌طریق مختلف، نامه‌ها و پیغام‌ها و گزارش‌هایشان را به‌دست صاحبان و گیرندگان آن‌ها برسانند. چنان‌که در مجلد هفتم و در همان داستان فروگرفتن آلتونناش، نامه‌ی از طرف نائب برید، برادر بوالفتح حاتمى، از خوارزم به‌دست بونصر مشکان می‌رسد و در آن توطئه کشته‌شدن قائد منجوق توضیح داده شده بود.

بونصر در این‌باره می‌گوید: «یک روز به خانه‌ی خویش بودم،

### واژه‌های اختصاصی

اشراف: در لغت‌نامه‌ی دهخدا در ذیل کلمه‌ی اشراف آمده است: «... برحسب شواهد ذیل پایگاه اشراف از عهد غزنویان تا روزگار مغول وجود داشته و از مقام بریدی برتر بوده است». (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

مشرف: در توضیح این کلمه نیز چنین آمده است: «به‌معنی دیده‌ور شونده و از بالا نگاه کننده و بر بالاشونده و خبردار (آندراج)... / مفتش و دیده‌ور. ناظر، نگرنده، بیننده (از نظر الاطباء) خبردهنده، منهی، کسی که به نهران و آشکار خیرها به‌دست آورده به فرمانروایی خویش رساند...»

مشرف‌بودن، جاسوس‌بودن، مخبربودن، مراقب بودن تا هرچه اتفاق افتد، خبر دهد...

مشرف کردن: جاسوس و خبردهنده ساختن کسی را. مراقب و مواظب کسی یا چیزی کردن کسی را...

نویسنده که بالای نویسندگان متعین شود تا از خیانت ایشان خبردار بوده باشد. (غیاث) صاحب منصبی که در خزانه تصدیق می‌کند درستی حساب را. (ناظم‌الاطبا) ناظر اعمال دفترداران و محاسبان...». (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

منهی: خبردهنده، کارآگاه، مشرف، خبررسان، مبلغ و... (لغت‌نامه)

جاسوس: جست‌وجو کننده خبر برای بدی (متنهی‌الارباب)، شخصی باشد که از ملکی به ملک دیگر خبر برد (برهان). (لغت‌نامه) کلماتی که در بالا شرح داده شد، همگی معنی جاسوسی و خبرچینی ست. این کار اگرچه در نظر همه‌ی مردم زشت و ناپسند می‌آید، اما موجب تقویت پایه‌های حکومت است و در هر حکومتی وجود چنین اشخاصی ضروری ست. در حقیقت شغل اشراف و دیوان آن همانند وزارت اطلاعات امروزی ست که در همه‌ی مملکت‌ها دیده می‌شود.

بحث ما درباره‌ی اشراف (جاسوسی و خبرچینی) در تاریخ بیهقی است و در آن به مواردی نظیر معرفی صاحبان اشراف (ربیب دیوان اشراف) در دوره‌ی مسعود غزنوی، کسانی که وظیفه‌ی اشراف را بر عهده داشته‌اند، علت نوشتن و فرستادن گزارش‌ها و لزوم دیوان اشراف بحث خواهیم کرد.

فرموده بود که گوش به یوسف می‌دارید، چنان که به جایی نتواند یافت. و نیز شنودم که طغرل، حاجبش را به زودی در نهران مشرف کرده بودند تا انفاس یوسف می‌شمرد. و هر چه رود باز می‌نماید و آن ناجوانمرد این ضمان بکرد که چون فرزندی داشت، بلکه عزیزتر». (خطیب، ص ۵۷)

«و امیرمحمود هرچند مشرفی داشت که با این فرزندش بودی پیوسته تا بیرون بودی با ندیمان و انفاسش می‌شمردی و انعامی کردی. مقرر بود که آن مشرف در خلوت جای‌ها نرسیدی. پیش پوشیده بر وی مشرفان داشت از مردم، چون غلام، فراش، پیرزنان، مطربان و جز ایشان که بر آن چه واقف گشتندی، باز نمودی تا از احوال این فرزند هیچ چیز بر وی پوشیده نماندی... و چنان که پدر وی بر وی جاسوسان داشت پوشیده، وی نیز بر پدر داشت هم از این طبقه که هرچه رفتی، باز نمودندی و یکی از ایشان نوشتگین خاصه خادم بود که هیچ خدمتکار به امیرمحمود از وی نزدیک‌تر نبود و حرّهی ختلی، عمتش خود سوخته‌ی او بود». (ص ۱۷۳)

متن بالا که قسمتی از داستان خیشخانه‌ی هرات است، نمونه‌ی عالی رقابت جاسوسان است.

در این داستان، جاسوسان محمود، او را آگاه می‌کنند از اتاقی - و آدرس دقیق آن را می‌نویسند - که در آن انواع تصویرهای زشت کشیده شده بود. محمود با نوشتگین خاصه‌ی خادم مشورت می‌کند و سواری را انتخاب می‌کند و از او می‌خواهد که هشت روزه به هرات برود و اگر آن اتاق را دید، بدون هیچ سخنی و درنگی به غزنین برگردد. اما نوشتگین قبل از فرستادن مامور حکومتی، دو سوار از بهترین سوارانش را انتخاب کرد و به آن‌ها دستور داد که شش روزه به هرات بروند و این خبر را به مسعود برسانند. مسعود بلافاصله آن اتاق را سفید (گچ) کردند و مرتب کردند و در آن‌جا را با قفل بستند. روز هشتم سوار محمود آمد، نامه‌ی به‌جانب مسعود انداخت و تبر در دست گرفت و به سوی آن اتاق رفت و قفل را بشکست. اما از گزارش‌ها چیزی ندید. قتلغ نگین، مشرف و صاحب برید نیز همه‌جا را به او نشان دادند تا مطمئن گشت و بازگشت. (داستان خیشخانه هرات، ص ۱۷۵ و ۱۷۶)

در آغاز مجلد هفتم در ذکر بازداشت کردن امیریوسف آمده است که نخست به دلیل شخصی، مانند حمایت از امیرمحمد و سپاه‌سالاری او و هم‌چنین به عقد نکاح در آوردن دختر دوم خود که به نام امیرمسعود شده بود و دوم به دلیل سیاسی، امیرمسعود، یوسف، عمویش را به قصدار می‌فرستد و پس از آن مشرفی که از حاجبان امیریوسف بود، بر آن می‌گمارد که حالات و رفتار او را به مسعود گزارش می‌کند. سرانجام هنگامی که امیریوسف پس از انجام دادن کارهایش در قصدار به غزنین بازمی‌گردد و به استقبال سلطان مسعود می‌رود، او را در نیم‌ترگ می‌نشانند و خیمه‌ی او را در محاصره می‌گیرند و توسط عبدوس خیانت‌های او را برمی‌شمرد و او را به قلعه‌ی سگاوند (در استان بامیان) حبس می‌کند و یک سال بعد، یعنی در سال ۴۲۳ هـ. ق در قلعه‌ی دروته درمی‌گذرد.

ماجرای آمدن سلیمانی، رسول خلیفه القائم بامرالله که خبر درگذشت القادر بامرالله و جانشینی او را برای مسعود آورده بود، پس از

گفتند سیاحی بر در است، می‌گوید: حدیثی مهم دارم. دلم بزد (در دلم آمد) که از خوارزم آمده است؛ گفتم: بیاریدش. درآمد و خالی خواست و این عصایی که داشت، برشکافت و رقعتی خرد از آن بوعبدالله حاتمی نائب برید که سوی من بود (به‌عنوان من بود) برون گرفت و به من داد. نبشته بود که حیل‌ها کردم و این سیاح را مالی بداده، و مالی ضمان کرده که به حضرت، صلّت یابد تا این خطر بکرد و بیامد. اگر در ضمان سلامت به درگاه عالی رسید، این‌جا مشاهد حال بوده است و پیغام‌های من بدهد که مردی هشیار است، نباید شنید و بر آن اعتماد کرد. انشالله». (ص ۴۶۲ و ۴۶۱)

و در آخر گزارش آن واقعه چنین هشدار می‌دهد: «و هرچه من پس از این نویسم به مراد و املا (تقدیر) ایشان باشد، بر آن هیچ اعتماد نباید کرد...» (ص ۲۶۳)

جاسوسان، معمولاً در نقش‌های اجتماعی مختلف کار خود را انجام می‌دهند.

«کفشگری را به گذر آموی بگرفتند، متهم‌گونه و مطالبت کردند، مقرّ آمد که جاسوسان بغراخان است و نزدیک ترکمانان می‌رود و نامه‌ی دارد سوی ایشان و جایی پنهان کرده است... آلت کفش دوزان از توبره بیرون کرد و میان چوب‌ها تهی کرده بودند و ملطّفه‌های خرد آن‌جا نهاده، پس به تراشه و چوب آن را استوار کرده و رنگ چوب گون کرده تا به جای نیارند». (خطیب، ص ۷۵۱)

این جاسوسان را چنان که درباره‌ی آن فکر می‌شود، اعدام یا حبس نکردند، بلکه او را به لاهور فرستادند تا در همان‌جا به کفش‌دوزی و کفشگری روزگار گذراند.

## دامنه‌ی کار اشراف

در «داستان وضع مسعود با پدر در سفر ری» نیز به چنین جمله‌ی برمی‌خوریم: «چه امیرمحمد در نهران کسان داشتی که جست‌وجوی کارهای برادر کردی و همیشه صورت او زشت می‌گردانیدی نزد پدر». (ص ۱۸۳)

در این واقعه، امیرمحمود تصمیم می‌گیرد که مسعود را به نحوی بازداشت کند و به همین دلیل به مسعود وعده‌ی شراب نوشی با خود را می‌دهد و او را شاد می‌کند. در این هنگام فراش پیری آمد و خبر داد که «خداوند هشیار باشد، چنان می‌نماید که پدر بر تو قصدی می‌دارد». (ص ۱۸۳) مسعود خشمگین می‌شود و لشکرش را آماده می‌کند. خبر به گوش محمود می‌رسد و محمود از ترس فتنه و آشوب به پسرش پیغام می‌دهد که قرار بود با هم شراب بخوریم، اما دیر شده است و کاری مهم برایم پیش آمده و به این بهانه ماجرا را فیصله می‌دهد.

چنان که ملاحظه می‌شود، به هیچ‌کس نمی‌توان اطمینان داشت و هرکس ممکن بود در ازای دریافت وجهی، دیگری را بفروشد و از چند و چون کارش برای امیرش توضیح دهد. چنان که بعدها خواهیم آورد، نزدیک‌ترین افراد به حکام و صاحب منصبان جزء جاسوسان همان شخص به حساب می‌آمدند و سلطان بر همه مشرف گماشته بود، حتا برادر، عمو و نزدیک‌ترین و معتمدترین زیردستانش. «و شنودم به درست که این سرهنگان را پوشیده سلطان مسعود

در داستان «سبب انقطاع پادشاهی از آن خاندان و انتقال آن به آلتونتاش» نیز درباره‌ی جاسوسان (منهیان) امیرمحمود آمده است «... و این حال‌ها او را معلوم می‌گشت که منهیان داشت بر همگان که انفاس می‌شمردند و باز می‌نمودند». (ص ۱۱۰۷)

«و شغل درگاه همه بر حاجب غازی می‌رفت که سپهسالار بود و ولایت بلخ و سمنگان او داشت و کدخدایش سعید صراف در نهان بر وی مشرف بود که هرچه کردی، پوشیده باز نمودی». (ص ۱۸۸)

شاید بعد از این مبحث مشرفانی که از عزیزترین کسانشان جاسوسی می‌کردند، جای آن باشد که بیهقی فصلی در بی‌وفایی دنیا بیاورد و از نابکاری آن سخن بگوید.

### دلایل جاسوسی

دلایلی که می‌توان برای جاسوسی درباری و کنترل‌شده بیان کرد، اکثراً دلایل سیاسی هستند که نفع شخصی شاه یا عمومی مملکت را به خطر می‌انداخته است و شاه برای جلوگیری از ضرر، فساد و آشوب در جامعه تدابیری خاص انجام می‌داده است. در زیر نمونه‌هایی از گزارش‌ها را - البته با تلخیص و تصرف - گاهی با کمی توضیح می‌آوریم.

در مجلد ششم و داستان بازداشت کردن اریارق آمده است (سال ۴۲۲) (بلخ - چهارشنبه - ۱۹ ربیع‌الاول) چون اریارق و سالار غازی (آسیغتگین) به مجلس شراب درمی‌آمدند و «چون شراب نیرو گرفتی، ترکان، این دو سالار را به ترکی ستودندی و حاجب بزرگ بلگاتگین را مخنث خواندندی و علی دایه را ماده و سالار غلامان سرابی را - بگنجدی - کور و لنگ و دیگران را هم‌چنین هرکس را عیبی و سقطی گفتندی». (ص ۲۶۸)

در آغاز مجلد هشتم نیز منهیان از خوش‌گذرانی‌ها، عیش و عشرت طاهر دبیر و تاش فراش در ری خبر می‌آوردند و در پایان نامه‌شان می‌نویسند که «ناچار آن‌ها بایست کرد این بی‌تیماری که زیان داشتی پوشیدن». (فیاض، ص ۴۹۹)

در ماجرای تابستان ۴۲۴ در نیشابور، قاصدان مسرع باز نمودند که

انجام مراسم و اهدای هدایا به خلیفه و اهدای صلها به او، هنگام روانه کردن او «در جمله‌ی رجّالان و قودکشان، مردی منهی را پوشیده فرستادند که بر دست این قاصدان قلیل و کثیر هرچه رود، بازنماید - و امیرمسعود در این بابت آیتی بود...». (ص ۴۴۶)

پس از آن که خلیفه طی مکاتباتی با حاکمان آل بویه توانسته بود، راه حج را برای حاجیان خراسان آماده کند، امیرمسعود، خواجه علی میکائیل را به سرپرستی حاجیان و مقام ملک الحاجی برگزید، بونصر مشکان «منهی مستور با وی نامزد کرد، چنان که دمامد قاصدان آن‌ها می‌رسیدند و مزد ایشان می‌دادند تا کار فرونماند و چیزی پوشیده نشود، چه جریده‌یی داشتی که در آن مهمات

نیشته بودی، و امیر مسعود در این بابت آیتی بود...». (ص ۴۹۷)

گویا فرستادن یک جاسوس نزد همه‌ی بزرگان، اشراف، حاکمان، عاملان و دیوان‌ها رسم بوده است و سلطان، هیچ‌کس را به‌دور از خطا و زلل نمی‌دانسته است. «و بوالمظفر جمعی به آخر روزگار سوری به نیشابور رفت به صاحب بریدی به فرمان امیر مسعود... و حال این فاضل در این تاریخ چند جای بیامده است و خواجه‌ی بزرگ احمد عبدالصمد او را سخت نیکو و گرمی داشتی و مثال داد او را تا پوشیده‌ی آن‌ها کند، بی‌محایا آن‌چه از سوری رود، و می‌کردی، و سوری در خون او شد...» (دکتر فیاض، ص ۵۳۲)

در حالی که در شرح حال سوری در صفحه‌ی قبل از مطالب بالا چنان آمده است که او بسیار ظالم و گستاخ بوده و وقتی به حکومت خراسان رسیده بود، بسیاری از اعیان و روسا را از بین برده بود تا آن‌جا که «ومنهیان را زهره

نبود که حال سوری را به‌راستی آن‌ها کردند». (دکتر فیاض، ص ۵۳۱)

گویا شاهان نه تنها بر اطرافیان خود، جاسوس داشته‌اند، بلکه همه‌ی راه‌ها را نیز زیر نظر داشته‌اند. «امیرمحمود... بر خداوند نیز مشرفان و جاسوسان دارد و بر همه‌ی راه‌ها طلایع گذاشته است و گماشته». (ص ۱۸۷)



احمد بنا لتگین مالی را که از تکران و خراج گزاران گرفته است، بیش تر آن را پنهان کرده است و کمی از آن را به درگاه فرستاده است، اما مشرفان پوشیده و چنان که وی ندانست «هرچه بستد، نسخت کردند و فرستاده آمد تا رأی عالی بر آن وقوف گیرد تا این مرد خائن تلبسیس نداند کرد». (فیاض، ص ۵۱۷) و در ادامه‌ی نامه، آدرس و محلی که آن‌ها را پنهان کرده را توضیح داده بوده است.

در ذکر احوال کرمان در سال ۴۲۵ هـ. ق آمده است که پس از آن که بوالعسکر به عنوان حاکم مکران قرار گرفت و مردم به آسایش رسیدند، منهیان از کرمان خبر آوردند که «حاکم این‌جا امیر بغداد است و مفسدان فساد می‌کنند و به داد نمی‌رسد، به علت آن که به خویشتن مشغول است و درمانده». (فیاض، ۵۵۴)

امیر، احمدعلی نوشتگین را به عنوان والی و سپاه‌سالار و بوالفرج پارسی را به عنوان وزیر او و کدخدای لشکر انتخاب می‌کند و کار کرمان را فیصله می‌دهد.

گاهی هم منهیان و جاسوسان اخبار را دگرگونه تحویل می‌دادند تا دشمنی و مخالفتی را دامن زنند، چنان که در داستان «وحشتی که افتاد میان امیرمسعود و بغراخان» آمده است. (خطیب رهبر، ص ۷۵۰) جاسوسی و گزارش دیگری که به امیرمسعود می‌رسد، از طرف منهی لشکر درباره‌ی حاجب سبّاشی که مدتی‌ست با کنیزکان می‌غلطد و شراب می‌خورد و لشکر را سرگردان می‌کند و غله را به لشکر می‌فروشد، و بالاخره جنگی به راه افتاد. (خطیب، ص ۷۵۸)

در واقعه‌ی رفتن امیرمسعود به هرات در سال ۴۳۱ هـ. ق از منهیان خبری درباره‌ی ترکمانان و تصمیم آنان به امیر می‌رسد و از حال آنان به تمام و کمال خبر می‌دهند که طغرل قصد تسخیر گرگان و دهستان دارد و اگر چنین نشود به ری، جبال و سپاهان خواهد تاخت و...» (خطیب، ص ۹۵۰) و در آخر این واقعه بار دیگر منهیان خبر دادند که طغرل به تخت حکومت نشست و بسیاری از اعیان و حکام او را سجده کردند و او لشکریان به بلخ، نسا، مرو و تخارستان می‌فرستد تا آن‌جا را هم تصرف کند. (خطیب، ص ۹۵۸ و ۹۵۹)

گاهی هم بعضی از جاسوسان، بر این شغل گماشته نشده بودند و به خاطر احترام و سپاس از امیر خود این کار را انجام می‌داده‌اند، مانند ماجرای فروگرفتن آلتون‌تاش که چون خبر این مطلب که قرار است، آلتون‌تاش به مکر بوسهل زوزنی گرفتار آید، بر گوش بومحمد مسعدی وکیل در او در دربار می‌رسد، فوراً نامه‌ی رمزی به خواجه احمد عبدالصمد، پیشکار آلتون‌تاش می‌نویسد و ماجرا را برای او بیان می‌کند. اما چون بوسهل، راه‌ها را کنترل می‌کرد و نامه‌ها را می‌گرفت. این نامه را باز آوردند و از مسعدی بازجویی این کار کردند و او در پاسخ این که چرا این نامه را نوشته است، گفت: «من وکیل در محتشمی‌ام و اجری و مشاخره و صلت گران دارم و بر آن سوگندان مغلظ داده‌اند که آن‌جا از مصلحت ایشان باشد، زود باز نمایم و خداوند داند که از من فسادای نیاید، ... و چون مهمی بود این معماً (نامه‌ی رمزدار) نبشتم». (ص ۴۵۷)

در این کار برای این که قضیه‌ی موقوف کردن آلتون‌تاش آشکار نشود، آن را توطئه‌ی از بوالفتح حاتمی، صاحب سرّ عبدوس خواندند

و بوالفتح را که صاحب اشرف بلخ بود، پانصد چوب زدند و آن کار را از او باز شدند. (ص ۴۵۸)

پس از عزل بوسهل زوزنی از عرض و انتخاب بوالفتح رازی به جای او جاسوسان و منهیان از بخارا چنین گزارش می‌کنند که «علی‌تگین... نمی‌آرمد و ژاژ می‌خاید و لشکر می‌سازد. و از دو چیز بر دل او رنجی بزرگ است، یکی آن که امیر ماضی با قدرخان دیدار کرد تا بدان حشمت خانی ترکستان از خاندان ایشان بشد، و دیگر او را امید کرده بود، خداوند که ملک هنوز یک‌رویه نشده بود که چون او لشکر فرستد، با پسری که یاری دهد، او را ولایتی دهد، چون بی از جنگ و اضطراب کار، یک‌رویه شد و بی‌منازع تخت ملک به خداوند رسید، در آن است که فرصتی یابد و شری برپا کند».

امیرمسعود خوارزمشاه آلتون‌تاش را به جنگ علی‌تگین می‌فرستد، اما شکست می‌خورد و خواجه احمد عبدالصمد با علی‌تگین صلح می‌کند و الخ.

در این جنگ مسعود توانست امیرک بیهقی صاحب برید، هر روز از اخبار باخبر می‌شد، در واقع آنان گزارشگران جنگی بوده‌اند نه جاسوس. اما در میان اخبارشان خبرهایی هم که حکایت از جاسوسی‌ها و خبرچینی‌ها داشت به چشم می‌خورد.

«او بر راه اسکندر نشانده بود و دل در این اخبار بسته و هر روز اسکندر می‌رسید...» در یکی از نامه‌ها که توسط چاپارها آورده شد، پس از توضیحات راجع به جنگ و چه‌گونگی پیروزی‌های آلتون‌تاش، پیروی و هواداری مردم بخارا از او به دست آوردن غنایم بسیار، نوشته شده بود که «جاسوسان رسیدند که علی‌تگین لشکری انبوه آورده است، چه آن‌چه داشت و چه ترکمانان و سلجوقیان و حشری و جنگ به دیبوسی (در حوالی سغد) خواهد کرد که به جانب صغانیان پیوسته است و جایگاه کمین است». (ص ۴۸۲ و ۴۸۱)

در همین جنگ، طلّیعی آلتون‌تاش خبر از موقعیت جنگی علی‌تگین می‌آورد و در آخر چنین می‌گوید که «سه جای کمین سوی بنه و ساقه است که از لب رود درآیند و از پس پشت مشغولی دهند». (ص ۴۸۴) شب روز اول جنگ نیز خواجه احمد عبدالصمد جاسوسان به لشکر علی‌تگین فرستاده بود و هنگام سحر خبرهایی از تحیر و شکست او و این که مایل به صلح کردن است، آوردند. (ص ۴۸۶)

اولین مورد جاسوسی که در تاریخ بیهقی مشاهده می‌شود، در مجلد پنجم و صفحه‌ی یازدهم این کتاب است. نامه‌ی ست از حره‌ی ختلی، عمه‌ی امیرمسعود و در آن درگذشت برادرش، سلطان محمود، پدر مسعود را به او خبر می‌دهد و عنوان می‌کند که «سواران مسرع هم در شب به گوزنان تا برادر، محمد، به زودی این‌جا آید و بر تخت ملک نشینند». (خطیب‌رهبر، ص ۱۱)

آن‌گاه، شبانه دو سوار از غزنین به سوی امیرمسعود می‌فرستد و از او می‌خواهد که هرچه زودتر به غزنین آید.

این موارد جاسوسی که اکثراً به صورت نامه به دست صاحبانشان می‌رسید، حاوی حقایقی بود که شاه، غالباً به آن‌ها اعتماد می‌کرد. در قضیه‌ی درگذشت محمود و به تخت نشستن امیرمحمد، نامه‌ی دیگری به دست سلطان مسعود می‌رسد و در آن از سلطنت مصلحتی

یکی از مشرفان سلطان، ابوشجاع فرخ‌زاد نیز «خواجه بونصر خوافی» بود. (ص ۲۸۸)

در مجلد هفتم، هنگامی که سلطان مسعود به جای اریارق که از کار برکنار شده بود، احمد ینالتگین، خازن پدرش محمود را به سپهسالاری هندوستان انتخاب می‌کند، خواجه احمدحسن میمندی درباره‌ی قاضی شیراز، جانشین اریارق به احمد ینالتگین چنین سفارش می‌کند: «آن مردک شیرازی بناگوش آگنده (احمق، تن‌پرور) چنان خواهد که سالاران را بر فرمان او باشند، و با عاجزی چون عبدالله قراتگین سر و

کار داشت، چون نام اریارق بشنید و دانست که مردی با دندان آمد، بجست (خواست) تا آن‌جا عامل و مشرف فرستد. بوالفتح دامغانی را بفرستاد و بوالفرج کرمانی را وهم با اریارق برنیامدند. و اریارق را آن‌چه افتاد، از آن افتاد که بر رأی خود کار می‌راند. تو را که سالاری باید که به حکم مواصفه و جواب کار می‌کنی و البته در اعمال و اموال سخن نگویی تا بر تو سخن کس نشنوند، اما شرط سالاری را تمامی به‌جای آری، چنان‌که آن مردک دست بزرگ تو نهد و تو را زبون نگیرد. و بوالقاسم بوالحکم که صاحب برید و معتمد است، آن‌چه رود خود به وقت آن‌ها می‌کند و مثال‌های سلطانی و دیوانی می‌رسد». (خطیب، ص ۴۱۸)

و در ادامه به احمد ینالتگین توصیه می‌کند که

باید بر این گروهی که به همراه تو می‌فرستم «جاسوسان و مشرفان داری که این از مهمات است که البته تاخیر برندارد و بوالقاسم بوالحکیم در این باب آیتی ست، سوی او نبشته آید تا دست با تو یکی کند و آن‌چه واجب است به‌تمامی آن به‌جای آرد». (ص ۴۱۹)

در میان نام مشرفان، نام مظفر، پسر مهتر بوالقاسم علی نوکی، صاحب برید غزنین نیز آمده است که «مشرفی غلامان سرایی به‌رسم او بود سخت پوشیده، چنان‌که حوائج‌کشان وثاق‌ها نزدیک وی آمدندی و هرچه از غلامان رازی داشتی، با وی بگفتندی تا وی نُکت آن روشن نبستی و عرضه کردی از دست خویش بی‌واسطه، و امیرمحمود را بر [پسر] بوالقاسم در این سر‌اعتمادی سخت تمام بود و

امیرمحمد نوشته می‌شود و عنوان می‌شود که «خداوند را که ولیعهد پدر به حقیقت اوست، بیاید شتافت به‌دلی قوی و نشاطی تمام تا هرچه زودتر به تخت ملک رسد که چندان است که نام بزرگ او از خراسان بشنوند، پیش آیند». (خطیب، ص ۱۶)

این نامه از عموی سلطان (امیریوسف) و بوسهل حمدی، بوعلی کوتوال، حاجب بزرگ علی و خواجه علی میکائیل بود که حرّه‌ی ختلی در طی نامه‌یی که به مسعود نوشته بود، آن‌ها را مورد اعتماد قلمداد کرده بود.

در ادامه‌ی ماجرای «وضع مسعود با پدر در سفر ری، در علی‌آباد - در راه طبرستان - چند نفر از غلامان محمود به‌طور ناشناس به پیش امیرمسعود می‌آیند و اندیشه‌ی بد محمود را درباره‌ی مسعود بیان می‌کنند و آمادگی خود را برای دستگیری سلطان محمود بیان می‌کنند، اما مسعود آن‌ها را از این کار باز می‌دارد. (ص ۱۸۴)

### نام صاحبان اشراف

در تاریخ بیهقی در بسیاری از جاها نام صاحبان دیوان اشراف به‌وضوح آورده شده است که ما هم در زیر این عنوان به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

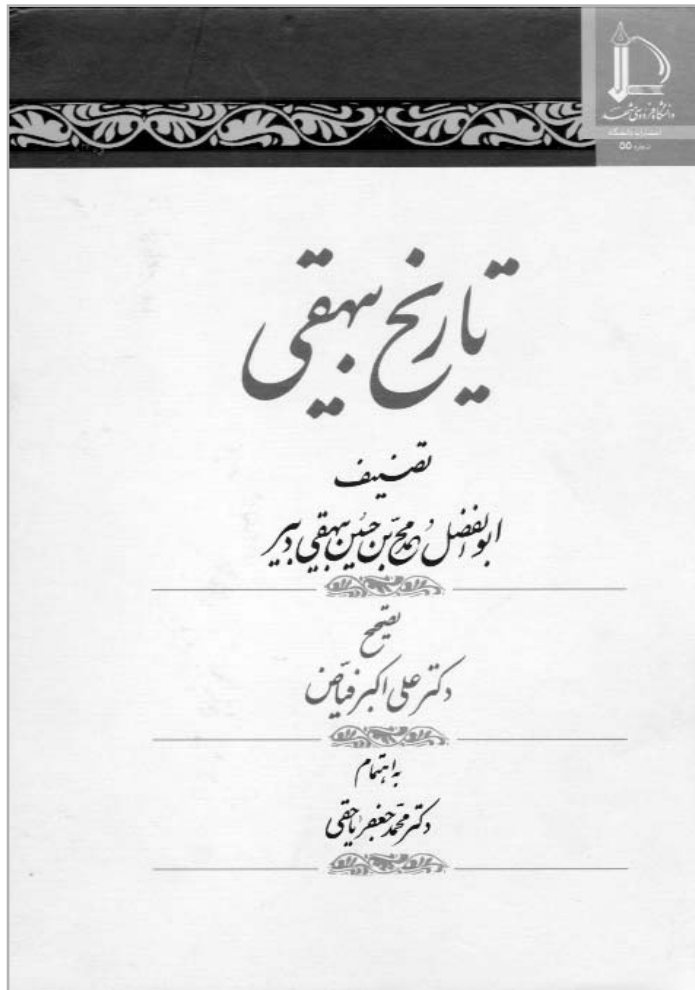
در قضیه‌ی «سخن امیر با عبیدالله و حاتمی» بونصر مشکان نام این دو نفر را برای دیوان رسالت به سلطان مسعود پیشنهاد

می‌کند، اما سلطان، آن‌ها را جاسوسان دوره‌ی پیش می‌داند که بر او گماشته شده بودند. (ص ۱۹۴)

«یک‌روز چنان افتاد که امیر مثال داده بود تا جمله‌ی مملکت را چهار مرد اختیار کنند، مشرفی را». (ص ۱۶۹)

«دیگر روز بوسهل حمدی را که از وزارت معزول گشته بود، خلعتی سخت نیکو دادند، جهت شغل اشراف مملکت، چنان‌که چهار تن که پیش از این شغل اشراف بدیشان داده بودند، شاگردان وی باشند با همه مشرفان درگاه». (ص ۲۰۸)

از مشرفان امیرمسعود در سال ۴۲۲ می‌توان «قاضی خسرو» را نام برد که اشراف درگاه به اسم او بود. (ص ۲۷۵)



دیدم که چندبار مظفر صلت‌های گران یافت». (ص ۴۲۱)

پسر دیگر بوالقاسم علی نوکی به نام بوبکر که به قول بیهقی میل به گریزی داشت، نیز تا سال ۴۵۱ هـ به شغل اشراف ناحیت‌گیری (قلعه‌یی در هند) اشتغال داشته است. (ص ۴۲۱)

در سال ۴۲۳ هجری بوسهل حمدوی صاحب دیوان اشراف بود. (ص ۴۷۵)

از کسانی که نامشان را در میان مشرفان می‌توان یافت، بونصر صینی‌ست که بیهقی در وصف او این‌گونه می‌گوید: «این مردی بود از دهه الرجال با فضلی نه بسیار و نه عشوه و زرق‌باوی. و پدرش امیرمحمود را رضی‌الله و عنه، مودبی کرده بود به‌گاه کودکی قرآن را...» (خطیب‌رهبر، ص ۷۱۳)

«به آخر روزگار امیرمحمود اشراف در‌گاه بد و مفوض شد و صینی شغل را قاعده‌یی قوی نهاد و امیرمسعود به ابتدای کار این شغل بر وی بداشت و از تبسّط و تسحب او دل بر وی گران کرد و شغل به بوسعید مشرف داد و صینی را زعامت طالقان و مرو فرمود». (خطیب‌رهبر، ص ۷۱۴)

و روز آدینه شش روز مانده از شعبان نامه رسید از غزنین به گذشته‌شدن بوالقاسم عی نوکی، رحمة‌الله علیه، پدر خواجه‌بونصر که امروز مشرف مملکت است در همایون روزگار سلطان معظم ابوالمظفر ابراهیم ابن ناصر دین‌الله مسعود، - رضی‌الله عنهم - و شغل برید که بوالقاسم داشت، امیر - رضی‌الله عنه - در این دو سال به حسین پسر عبدالله دبیر داده بود و اشراف غزنین بدل آن به بوالقاسم مقوّض شد، نه از خیانتی که ظاهر شد، بلکه حسین بریدی بخواست، بریدی بدو داد و اشراف که مهم‌تر بود به بوالقاسم». (خطیب‌رهبر، ص ۷۱۰)

## موارد فرعی

غیر از موارد یاد شده، در تاریخ بیهقی گاه در ضمن حکایت‌هایی که خارج از بحث تاریخی، زمان مولف است، مواردی نیز دیده شده که به این بحث پرداخته است. ما این موارد را زیاد جدی و مهم تلقی نکرده‌ایم و از کنار بعضی از آن‌ها شاید یک یا دو مورد گذاشته‌ایم، اما برای تکمیل کردن این مقاله‌ی تحقیقی به‌ذکر چند نمونه می‌پردازیم.

## ۱- حشمت کسی که مورد جاسوسی ست

### و ترس جاسوسان از او

در حکایت فضل برمکی و یحیی علوی آمده است که رشید برای مخالفت با یحیی، علی عیسی را که مردی ستمکار بود به خراسان فرستاد و علی شروع به گرفتن مال‌های به افراط کرد، وقتی مننهیان آن خبر را به یحیی رساندند، او برای دادخواهی خود را به رشید رساند، اما رشید گفت: «هرکس که از علی تظلم کند، آن‌کس را نزدیک وی فرستد. وی یحیی و همه مردمان خاموش شدند». (خطیب، ۶۴۲)

یحیی خود را به هارون‌الرشید می‌رساند و درباره‌ی رفتار علی عیسی و ظلم و ستم‌های او با خلیفه صحبت می‌کند و می‌گوید: «مننهیان را زهره نیست که آن‌چه رود باز نمایند که دو تن را که من بنده پوشیده گماشته بودم، بکشت». (خطیب، ۶۴۵)

## ۲- تاکید ایرانیان باستان بر مشرف گماشتن حتا در زندان‌ها

بیهقی در ضمن تاریخش حکایتی نیز آورده است که در آن‌ها هم می‌توان به‌رسم مشرفی و این وظیفه‌ی مهم حکومتی پی برد. در حکایت زندانی‌شدن بزرگمهر آمده است که چون خسرو انوشیروان بزرگمهر را به‌خاطر برگشتن از آیین پدران‌ش به زندانی تاریک چون گوی محبوس کرد و پای او را با زنجیرهای آهنی بستند و لباسی ضخیم و خشن از پشم بر او پوشاندند، آن‌گاه «مشرفان گماشت که انفاس وی می‌شمردند و بدو می‌رساندند». (ص ۴۷۴)

۳- جاسوس گماشتن بر زیر جنازه‌ی برمکیان برای شناختن دشمنان خلیفه.

## نتیجه

همان‌طور که در مقدمه اشاره کردیم، هر حکومتی به‌ناچار و برای نگاه‌داشتن مصالح مملکت مورد حمایت خود ناچار است از افرادی برای بازگوکردن حقایقی که از طرف زیردستان یا کشورهای همسایه مخفی می‌مانند، استفاده کند تا کار مملکت سر و سامان یابد.

**تاریخ بیهقی** مانند دیگر آثار تاریخی در ضمن بیان وقایع به مسائل جاسوسی نیز اشاره کرده که مورد بحث ما نیز بود. از این بحث چنین می‌توان نتیجه گرفت که در دستگاه حکومتی، حاکم به هیچ‌کس حتا به نزدیک‌ترین افراد و خانواده‌ی خودش هم اعتماد ندارد و از طریق جاسوسان از رفتار پنهانی آن‌ها باخبر می‌شود. این کار از طریق دیوان اشراف و نماینده‌ی مخصوص آن در هر ناحیه و توسط ماموران ناشناس که گاهی غلام، سوار، قاصد، وزیر، کفشگر، سیّاح، حاجب و هرکس دیگر انجام می‌شود.

وقتی که این اخبار به شاه می‌رسد او با وزیران و مشاوران خلوت می‌کرد و در آن زمینه به بحث می‌نشستند و نتیجه می‌گرفتند:

«و این اخبار به مسعود می‌رسید... از جهت مننهیان و جاسوسان و وی با وزیر و با بونصر مشکان می‌نشست به خلوت و تدبیر می‌ساختند». (ص ۱۱۷)

بیهقی گاهی آشکارا شغل مشرفی را شغلی با عاقبت وخیم می‌داند، البته همان‌طور که از سراسر این تاریخ برمی‌آید، کسانی که در دربار خیانت کرده‌اند، همیشه بد عاقبت و نافرجام شده‌اند، برای حسن ختام به این گفته‌ی ابوالفضل بیهقی درباره‌ی سعید صراف قناعت می‌کنیم: «و سعید صراف کدخدای غازی به آسمان شد و لکلّ قوم یوم» و الحق نه زیبا بود در کار، اما یک چیز خطا کرد که او را بفریفتند تا بر خداوندش مشرف باشد و فریفته شد به خلعتی و ساخت زر که یافت، این مشرفی بکرد و خداوندش در دلو شد و او نیز و چاکر پیشه را پیرایه‌ی بزرگ‌تر راستی‌ست. و از پس سپاه‌سالار غازی، سعید در آسیای روزگار بگشت و خاست و افتاد و بر شغل بود و نبود تا بعد العزّ و الرفعه صار حارس الدّجله». (خطیب، ص ۵۲) ■

## منابع و ماخذ

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به‌کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، ۱۳۷۶، انتشارات مهتاب.
- ۲- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، چاپ چهارم، ۱۳۷۴، دانشگاه ادبیات دانشگاه مشهد.
- ۳- لغت‌نامه‌ی دهخدا، علی‌اکبر دهخدا.